

آزادی را در نیمه راه به زور یا به فریب نفروشیم

آزادی کلمه بیست پُر معنی و مبهم و فریبنده، در بسا موارد مثل کلمه «عشق» سرپوشیست برای چیزهای دیگر.

آزادی، نی به عنوان مفهوم انتزاعی بل که به عنوان وجهی از فعالیت‌های واقعی مطرح میشود؛ آزادی در عمل به معنای آزاد بودن از چیزی یا آزاد بودن برای چیزی میباشد. مثلاً، من میخواهم از ظلم آزاد باشم، یا من میخواهم برای خدمت به جامعه آزاد باشم. انسان که با پدیده‌های فراوان پیرامون خود بسته گی دارد، همیشه برای آزادی تلاش کرده است؛ به آزادی از بندهایی که او را از رسیدن به خواسته‌هایش باز میدارند و آزادی برای یافتن عواملی که او را به خواسته‌هایش میرسانند، در جامعه ساده و متجانس ابتدایی و هم در جامعه پیچیده و نامتجانس امروز، برای رهایی از یک نمود نارسا- باید با شناخت آن نمود و نارسایی آن، راه جلوگیری آن را پیدا کرد و با آن مبارزه کرد.

انسان کهن دیروز همین طور که در شناختن و دگرگون کردن نموده‌ها ناتوان بود، از فهم ماهیت آزادی نیز عاجز بود؛ بناً با اتکا به موقعیتهای ناچیزی که در زمینه شناخت برخی از نموده‌ها به دست می آورد، بر آن شد که از تأثیر نموده‌های دیگر گویا آزاد است و به میل و ارده خود میتواند آزادانه بیندیشد و عمل کند.

در جوامع طبقاتی برده داری، زمینداری و سرمایه داری، اعضای طبقات بالایی که با تصاحب وسایل تولید اراده خود را بر طبقات دیگر تحمیل میکردند بیش از اعضای طبقات دیگر دچار توهم ناروا و نادرست بودند. توهم آزادی، آزادی نبود، عمل انسانی اساس آزادی بود، چه انسان در جریان عمل با دگرگون کردن برخی از نموده‌ها از شر آن‌ها آزاد میشود.

آزادیها با تواناییهای روز افزون انسانی که در جامعه متجانس ابتدایی به همه گان نفع میرسانیدند، در جامعه متمدن بنا بر ظهور دو طبقه متضاد و هم ستیز در اختیار طبقه یی که بر وسایل تولید چنگ انداخته بود، قرار گرفتند.

طبقه بالا یعنی اقلیت حاکم به نفع خود طبقه پایین یعنی اکثریت مولد را از بسیاری آزادیها محروم گردانید و فقط مقداری از آزادیها را که برای بقا و کار تولیدی آن طبقه ضرور بود برای آن باقی ماند و بعدها حدود آزادی اکثریت و حدود آزادیهای خود را با قوانین وضعی خود تعیین و تضمین کرد. آن را «حقوق وضعی» نامید، با این شیوه، آزادی به صورت «حق» درآمد.

اکثریت، که از محدودیت حقوق خود ناراض و ناشاد بود به فکر بسط حقوق خود افتاد و چون قوانین اقلیت را مانع فزونجویی یافت، خواهان قوانین دیگر شد؛ برای توجیه خواستههای اکثریت قوانین دیگری بر اساس نیازهای عمومی انسانها و خاطره های شیرین دوره برابری ابتدایی که به صورت آرمانهای اخلاقی و دینی درآمده بودند، تنظیم شدند. در این قوانین چون وضعی نبودند، قوانین طبیعی یا قوانین انسانی نام گرفتند.

بر اساس قوانین انسانی همه انسانها برعلاوه حقه های وضعی، از حقه های طبیعی نیز برخوردار اند. بنا بر آن هرکس حق دارد کار کند (حق کار)؛ محصول کار خود را برای خود نگاه دارد (حق مالکیت)؛ از تعدی و تجاوز مصون باشد (حق مصونیت)؛ همسر گزیند و فرزند آورد (حق تشکیل خانواده)؛ بیاموزد (حق آموزش)؛ آموخته های خود را به دیگران برساند (حق بیان)؛ با دیگران معاشرت و تبادل نظر کند (حق تجمع)؛ برای فعالیتهای سیاسی سازمان بیافریند (حق تشکل) و ... بعد از این در جامعه های متمدن حقوق طبیعی روز تا روز اهمیت بیشتر یافتند و اکثریتها بارها برای احقاق و استعفای حقوق طبیعی خود تن به دگرگونیها دادند و گاهگاهی نظامهای اجتماعی یا دولتها را به تسجیل برخی از حقه های طبیعی خود وادار ساختند.

در اواخر دوره زمینداری در اروپا، طبقه نوحاسته سرمایه دار که در مقابل طبقه زمیندار فاقد امتیازهای اجتماعی بود، برای احراز قدرت به حقوق طبیعی توسل ورزید و برای همه اعضای جامعه حقوق مساوی خواست، ولی پس از آن که خود بر جامعه

مسلط شد به شیوه طبقه های بالایی نظامهای پیشین تا جایی که توانست در تحدید حقوق اکثریت کوشید. باید گفت که در همه جامعه ها، اقلیت حاکم در حد امکان حقها یا آزادیهای عمومی را مطابق منافع خود، محدود، مسخ و منکسر کرده اند؛ طوری که اگر این حقوق یا آزادیها را با ملاک مصالح طبقه پایین بسنجیم آن ها را سخت صوری، سطحی و میان تهی و پوک خواهیم یافت. اکثریت به استناد حقوق طبیعی یا وضعی رسماً برای اجرای بعضی کارها آزاد اند، در حالی که به نسبت نداشتن امکانهای لازم یا ناآشنایی به آن کارها، هیچ گاه موفق به اجرای آن کارها نمیشوند. بنا بر آن، برای هزاران تن از زحمتکشان که دستمزدشان جوابگوی نیازهای شان نیست، حق مالکیت چه اهمیتی دارد؟ برای هزاران انسان بی سرپناه و بیخانمان که همیشه آواره اند حق مسکن چه اهمیتی دارد؟ برای هزاران فرد کم درآمد که در راه پیدا کردن نان فرصت سرخاراندن ندارند، حق آموزش یا حق بیان چه اهمیتی دارد؟ در جامعه طبقاتی که تحقق حقوق اکثریت به اقتضای سازمانبندی یا روابط اجتماعی، ناممکن یا بسیار دشوار مینماید، از آن حقوق چه فایده یی متصور و مترتب است؟ مثلاً در امریکای شمالی، که دموکراسی آن بر سر زبانهاست، جامعه بیست که سالهای سال دو حزب سیاسی نیرومند به تناوب در آن حکومت میکنند، تشکیل حزب ثالث یا عضویت در آن و دفاع از آن بیهوده است؛ در جامعه یی که انحصارگران صنعتی در میدان رقابت به زور سرمایه عظیم خود صنعتگران کوچک را وادار به بستن کارخانه و مؤسسه شان میکنند، شکایت صنعتگران به استناد حق مقدس مالکیت، هیچ نتیجه یی جز تأیید استثمارگران که آن هم به نام حق مقدس مالکیت صورت میگیرد، در بر نخواهد داشت.

در جامعه یی که اقلیت حاکم با وسایل تبلیغی فراوان دائماً جامعه را بمباران کند، ناله اعتراض مخالف چون فریادی در بیابان - بی اثر خواهد بود.

در جامعه طبقاتی کسانی به استناد حق مالکیت، دستاوردهای خود را به عنوان سرمایه برای استثمار دیگران به کار می اندازند یا به عنوان حق تجمع و تشکل سازمانهای ضد مردمی مانند، «کوکلاس کلان» برپا میدارند و یا به استناد حق بیان انتقاد را به صورت تخطئه و تخریب شخصیتهای دیگران در می آورند و به نفع

خشونت و جنگ و نژادپرستی و تبعیض ملی یا عقیدتی به تبلیغ میپردازند و با اشاعه خرافه ها مردم را میفریبند.

فقط هنگامی که جامعه سالم و فرزانه باشد، حقوق یا آزادیها تحقق پذیر خواهند بود و جامعه از آن بهره مند خواهد شد.

اصل آزادی مالکیت زمانی سودمند میباشد که مالکیت وسیله استثمر نباشد و دارایی و اموال هرکس از دسترنج و زحمت خود او به دست آید؛ اصل آزادی تجمع و تشکل وقتی نتیجه بخش است، که با انساندوستی و بهبودخواهی همراه باشد و به توهین و تحقیر و افترا و تهدید نکشد و اصل آزادی تفکر وقتی نتیجه دارد، شخص به منافع اندیشه های بزرگ جهانی دسترسی داشته باشد و در پرتو آن فکر خود را بیرواند و خلاقیت بخشد.

در جامعه بی که ساخت طبقاتی دارد، در جامعه بی که اقلیت دسترنج اکثریت را میرباید و به وسایل مستقیم و غیرمستقیم آسایش، استراحت، تفریح، تشکیل خانواده، رشد، آموزش و تفکر منطقی را بر آنان دشوار میگرداند، در جامعه بی که نفاق و تبعیض، ظلم، فقر و بیکاری، بیماری و بی امنیتی، فساد و هرج و مرج (کانگستریزم) و جهل و تعصب برقرار اند، احقاق حق غیرممکن است و آزاد زیستن خواب و خیال بیش نیست.

در تمامی جوامع طبقاتی نظام اجتماعی یا دولت به هر شکلی که باشد، جامعه را در محور مصالح اقلیت حاکم میگرداند و خواسته های آنان را بر اکثریت تحمیل میکند، از این رو همه دولتها صرف نظر از صورت خود-زاینده و نگهدارنده دیکتاتوری هستند، چه یک حزبی باشند چه دو حزبی و چه ده حزبی، چه شاهی باشند و چه جمهوری، چه خود را مردمسالار بنامند و چه دیکتاتورسالار.

تا زمانی که جامعه دارای ساخت طبقاتی و مشتمل بر اکثریت و اقلیت باشند، دولت هم خواهد بود و به نفع یک جناح اجتماعی، دیکتاتوری خواهد بود.

چنانچه از تاریخ بر می آید، از میان نظامهای مردمسالار، یعنی نظامی که در جهاتی اکثریت را در امور حکومت شرکت دهد و مجال و فرصتهایی برای فعالیتهای آزادانه اکثریت فراهم می آورد و بیش از نظامهای دیگر آزادیهای همه گانی را تحقق میدهد،

نظامی می‌باشد که زمامش در دست اکثریتِ مولد باشد. در این نوع از مردمسالاری، اکثریت حاکم چون خود عامل تولیدات برخلاف طبقات حاکم پیشین اقلیتها را استثمار نمی‌کند، از این رو مصالح اقلیتها در پهلوی مصالح اکثریت مراعات می‌شود. برای انسان معاصر، نظامی خواستنی و ماندنیست که آزادیهای بنیادی را به نماینده گی اکثریت مولد برای همهٔ مردم تأمین می‌کند.

آزادی واقعی برای کار با دستمزد متناوب بدون تبعیض، آزادی واقعی از استثمار افراد و گروهها، آزادی از عدم مصونیت اجتماعی و آزادی واقعی برای آموختن و برای پیشرفت، آزادی واقعی برای درمان و صحت و طولِ عمر و دراز زیستن، آزادی واقعی برای گفتن و نوشتن و تجمع و تشکل، آزادی واقعی برای خدمت کردن به جامعهٔ خود و جامعهٔ جهانی، باید خواستار آزادی و حقوق همه گانی باشیم. زیرا اگر آزادی برای آموختن در میان نباشد، رشد جامعه متوقف می‌شود (چنان که در زمان طالبان شده بود)، اگر آزادی از تجاوز در میان نباشد، آسایش انسانی زدوده می‌شود، اگر آزادی برای ایجاد خانواده نباشد، نسل انسانی منقرض می‌شود، اگر آزادی تجمع و تشکل دزر میان نباشد، انسانی اجتماعی حیوانِ منفرد می‌شود، اگر آزادی کار در میان نباشد، جامعه متلاشی می‌شود.

انسانی که خواهان آزادی می‌باشد، الزاماً باید خواستار دولت اکثریت باشد، دولتی که متعلق به اکثریت زحمتکشان نباشد، هر چند خوش بدرخشد باز دولت مستعجل خواهد بود. دستیابی بر دولت اکثریت که تحقق حقوق همه گانی را میسر گرداند مستلزم درهم شکستن ساخت طبقه یی جامعه و تحقق برابری همه گانیست.

این مهم نیز بدون مبارزهٔ طبقاتی صورت نمی‌پذیرد؛ بدین ترتیب راهکشی آزادیهای انسانی مبارزهٔ طبقاتیست!

باید برای به دست آوردن آزادی هر یک به توان خود تلاش کنیم، این هم معلوم است که آزادی مانند دیگر آرمانهای انسانی گریزپاست و آسان به دست نمی آید، باید به دنبالش بود و برای آن مبارزه کرد. آزادی ذاتاً پیچیده و متناقض است، از یک سو اُفق وسیعی دارد و از این لحاظ هر آزادی جدیدی که نصیب ما می‌شود، ما را به آزادیهای دیگری که باید به دست آوریم راهنمایی می‌کند؛ از سوی دیگر با محدودیت همراه

است و از این لحاظ هرگز نمیتوان آزادی را نامعدود خواست و آزادیهای مانند آزادی برای استثمار و احجاف، آزادی برای تبعیض، آزادی برای اشاعهٔ خرافه ها، فساد و خشونت را تأیید کرد.

باید بیاموزیم که در آبشخور آزادی، هیچ گاه سیراب نشویم و در عین حال محدودیتهای ضرور را نی به حیث نفی آزادی- بل که به عنوان تأیید و تسجیل آزادی بپذیریم.

انسان مبارز و متمدن آزادی را در نیمه راه رها نمیکند و برای دسترسی به آن به مثابهٔ آرمان انسانی پیوسته تلاش میورزد.

www.ayenda.org